

## چند روایت از کتاب «الف لام خمینی» اثر هدایت... بهبودی

## مردی از فراسوی باور

کتاب «الف لام خمینی» اثر هدایت... بهبودی را که سال گذشته راهی بازار کتاب شد، باید یکی از آثاری دانست که تصویری متفاوت و البته بر مبنای واقعیت از امام خمینی (ره) به خواننده نشان می‌دهد. بهتر است گفته شود بهبودی در این کتاب با بهره‌بردن از منابع موجود روایتی یکپارچه از زندگی امام خمینی (ره) در قالب این کتاب ارائه کرده است. ویژگی الف لام خمینی در این است که از پیش از تولد امام تا سال‌های پیروزی انقلاب را بازگو می‌کند و به عبارتی بهبودی سراغ دوره‌ای رفته که مخاطب کمتر از آن اطلاع دارد. به همین خاطر باید این اثر را یکی از آثار موفق در معرفی شخصیت امام دانست، اثری که در مرور شخصیت امام از حوادث روزگار غافل نبوده و این شخصیت بزرگ را در ظرف زمانی حوادث معرفی کرده است.

علی سلیمی

روزنامه‌نگار

## قلب‌ی که کوبیده شد

آقا روح... که نمی‌خواست از شهرش خمین زن بگیرد، این بار به پیشنهاد دوستش سید محمد صادق لواسانی، آماده خواستگاری از دختر شیخ محمد ثقفی شد. ثقفی از علمای تهران، فردی متمول، فاضل و خوش پوش بود که در سال ۱۳۰۳ شمسی برای تکمیل علوم دینی نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی راهی قم شده بود، با این که هفت سالی از آقا روح... بزرگ‌تر بود، اما رفاقتی با او و سید محمد صادق لواسانی پیدا کرده بود و این دوستی به شناخت و پسند روح... انجامید؛ طلبه‌ای دین‌مدار، نجیب، باسواد و زرتنگ. وقتی سید محمد صادق لواسانی از ویژگی‌های دختر ثقفی که از مادرش شنیده بود، گفت، انگار قلب آقا روح... کوبیده شد؛ ندیده عاشق شد!

## خواستگاری برای پنجمین مرتبه

وقتی خبر خواستگاری طلبه‌ای از اهالی خمین را شنید، گفت: نه، «من در کتاب جغرافیا هم نام خمین را ندیده بودم، حق هم داشتم که نبینم، برای این که نام قصبه خمین را آن زمان در کتاب جغرافیا نمی‌آوردند»، اما آقا روح... با پس نکشید و در پاسخ به واکنش قلبش تا ده ماه بعد با وساطت سید احمد لواسانی، برادر بزرگ سید محمد صادق، خواست خود را تکرار کرد. لواسانی مثل پاندول میان تهران و قم می‌رفت و می‌آمد. پدر به پیوند دختر با آقا روح... راضی بود، اما رضایت دخترش را هم لازم می‌دانست. بار پنجم خواستگاری بود که به سید احمد لواسانی گفت: «من نمی‌توانم دخترم را بدهم. اختیارش دست خودش و مادر بزرگش است و ما برای مادر بزرگش احترام زیادی قائلیم.»

## روای قدسی

قدسی خواستگار دیگری هم داشت. شریک املاک مادر بزرگش، همان خواستگار دیگر بود؛ و خانم مخصوص این دومی را برای ازدواج با نوه‌اش ترجیح می‌داد. مادر قدسی هم رضایتی به خواستگار قم‌نشان نمی‌داد. جواب «نه» همچنان ادامه داشت تا آن خواب‌ها سراغ قدسی آمد. خواب‌هایی دید که مقاومت او را سست کرد؛ تا این که آن رؤیای آخر، در شبی که شاید شب تولد حضرت مهدی (عج) / ۱۵ شعبان بود، دستاویزی برای تکرار پاسخ‌های منفی به جا نگذاشت.

خانه‌ای دید با حیاط کوچک و اتاق‌هایی چند، چیده شده دور آن، و سه مرد نشسته در یکی از اتاق‌ها. این سوی حیاط، خودش و پیرزنی ریزنقش در اتاقی دیگر بودند. هیچ یک را نشناخت؛ نه آن مردها را و نه این پیرزن را. از در شیشه‌دار اتاق، آن طرف را نگاه کرد. از پیرزن پرسید: «اینها چه کسانی



بهبودی در این کتاب با بهره‌بردن از منابع موجود روایتی یکپارچه از زندگی امام خمینی (ره) در قالب این کتاب ارائه کرده است. ویژگی الف لام خمینی در این است که از پیش از تولد امام تا سال‌های پیروزی انقلاب را بازگو می‌کند و به عبارتی بهبودی سراغ دوره‌ای رفته که مخاطب کمتر از آن اطلاع دارد

## کتابفروشی خیابان ناصریه و طلبه جوان

روح... که گاه به تهران می‌آمد، به خانه اجاره‌ای برادرش در باب همایون می‌رفت و خبرهای روز را از او می‌شنید همسفر او، سید صادق لواسانی بود. دوستی روح... و سید صادق باید از سلطان‌آباد شروع شده باشد. هر دو در آنجا علوم دینی تحصیل می‌کردند با هم به قم آمده، در مدرسه دارالشفا هم حجره شده بودند. این دو سفرهای فراوانی با هم رفتند. یک بار در ۱۳۴۱ قمری، ۱۳۰۲-۱۳۰۱ شمسی به تهران آمدند. از جزئیات این سفر همین اندازه دانسته است که با هم به عکاسی ماشاء... خان در شمس‌العماره رفته، عکسی به یادگار گرفتند. دیدن کتاب‌های کتابفروشی گنج دانش در خیابان ناصریه برای طلبه علاقه‌مندی چون آقا روح... نباید خالی از لطف بوده باشد. از المنجد و تفسیر قرآن شیخ محمد عبده و شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج‌البلاغه گرفته تا مقامات بدیع‌الزمان همدانی در اینجا به فروش می‌رسید.

## امام و آیت... کاشانی

یکی از علل سفرهای روح... به تهران، دیدن آیت... سیدحسین مدرس بود. از او بسیار شنیده بود. سخنان او را دنبال می‌کرد و تا جایی که می‌توانست پیجوی کارهای او در تهران بود. شنیده بود زمانی که به عنوان یکی از روحانیان طراز اول از طرف علمای بزرگ و مراجع به دومین دوره مجلس شورای ملی معرفی شده بود، سوار بر یک گاری، با بار و بنه‌ای اندک به تهران آمده بود. آنجا اسب گاری را فروخته [و دستمزد سروچی را داده بود] شنیده بود وقتی عبدالحسین میرزا فرمانفرما [آن رجل پرمطراق و صاحب نفوذ وقت] برای دیدار و گفت‌وگو به خانه مدرس رفته بود، مدرس که در حال آماده کردن قلیان بود، کوزه قلیان را به دست فرمانفرما داده، گفته بود آتش کند تا او آتش را مهیا نماید. روح... بارها به خانه مدرس رفت. دید که فرش‌ی در حیاط خانه‌اش پهن کرده، روی آن می‌نشیند و هرگاه بخواهد قلیان بکشد، خودش آن را راست و ریست می‌کند. خانه‌اش را بزرگ، اما بسیار محقر یافت. دید که لباسش پارچه کرباس ایرانی است.

## شهید مدرس در مورد رضاخان چه می‌گفت؟

یک بار نظر مدرس را در خانه‌اش نسبت به رضاخان شنید: «من بودم ... آنجا که یک کسی یک چیزی [عریضه‌ای] نوشته بود... برای عدلیه. [از مدرس خواست] بدهید ببرند پیش حضرت اشرف [رضاخان]... که ببینن. [مدرس] گفت: رضاخان که... نمی‌داند اصلش عدلیه را با «الف» می‌نویسند یا با «ع»... من بدهم این را او ببیند؟...»



## نظر آیت... کاشانی درباره امام

خانه‌های شیخ محمد ثقفی و آقا سید ابوالقاسم مجتهد کاشانی در یک کوچه بود. آن دو با هم آشنا، بلکه دوست بودند. رفت و آمد داشتند. در یکی از همین روزهای اقامت آقا روح... در تهران، کاشانی سری به خانه دوستش زد. آقا روح... و کاشانی آنجا یکدیگر را دیدند و حتماً حرف‌هایی رد و بدل کردند. آقا روح... چه گفت و کاشانی چه شنید؟ روشن نیست، اما کاشانی، این روحانی سیاست‌پیشه تهران، نتیجه ملاقاتش را اینچنین به ثقفی بازگفت: «این اعجوبه را از کجا پیدا کردی؟»